

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادامه بیان وجه اول تباین بین حروف و اسامی (کلام مرحوم نائینی رحمه الله)

مطلب چهارم: ایشان می‌فرماید معانی حرفی معنایی هستند که در ظرف استعمال مورد غفلت استعمال کننده می‌باشند؛ اما معانی اسمیه در ظرف استعمال مغفول عنه نیستند.

مرحوم آقای خوئی رحمه الله در توضیح کلام مرحوم نائینی رحمه الله می‌فرماید همان‌گونه که عَرَض برای قیام بر موضوع خود در عالم خارج نیاز به ربط دارد، مفاهیم موجود در ذهن نیز اگر بخواهند با یک‌دیگر ارتباط داشته باشند، نیاز به ربط دارند و مانند رابط خارجی وجود مستقل ندارند.

مثلاً همان‌گونه که میان بیاض و جسم یا در قضیه «زید قائم» ربط موجود است اما وجود مستقلی غیر از وجود عارض و معروض ندارد، ربط بین مفاهیم نیز در عالم ذهن وجود و مفهوم مستقلی ندارد و وجودش در ضمن تصور دو طرف محقق می‌شود.

برای این‌که اگر قرار باشد وجود ربطی نیز مستقل باشد، نیاز است بین آن و دو وجود دیگر نسبتی موجود باشد که منتهی به تسلسل می‌شود. فلاسفه از این وجود تعبیر به اضعف مراتب وجود نموده‌اند.

زمانی‌که گفتیم ربط بین طرفین مفهوم مستقلی نیست و متقوم به آن‌ها است، در نتیجه هنگام استعمال مغفول عنه واقع می‌شود؛ کما این‌که نسبت خارجی نیز مغفول عنه است. اما معانی اسمیه چون قابلیت تصور دارند، در زمان استعمال مورد غفلت واقع نمی‌شوند.

مرحوم نائینی رحمه الله در مقام تشبیه می‌فرماید همان‌گونه که در عالم استعمال، لفظ به این علت که معنا مقصود متکلم می‌باشد مغفول عنه است، معانی حرفیه نیز چنین هستند.^[1]

مطلب پنجم: ایشان می‌فرماید قوام معانی حرفیه به دو رکن است و زمانی‌که این دو رکن باشند، معانی حرفیه نیز محقق می‌شود:

الف- استعمال: به این معنا که قبل از استعمال معنای حرفی وجود ندارد.

ب- ترکیب کلامی: به این معنا که معنای حرفی با هر استعمالی محقق نمی‌شود بلکه استعمال باید به نحو ترکیب کلامی باشد.

اشکال اول (مرحوم امام خمینی رحمه الله): مرحوم امام رحمه الله می‌فرماید: مرحوم نائینی رحمه الله این ادعا را در مقابل صاحب هدایة المسترشدين مطرح نمودند که کلیه حروف عنوان ایجادى دارند؛ در حالی که هیچ دلیلی بر این ادعا اقامه ننمودند.

ظاهراً این اشکال وارد نیست؛ به این جهت که در مطلب دومی که از مرحوم نائینی رحمه الله نقل نمودیم گفتیم ایشان حقیقت حروف را به نسب برگرداند و در ادامه فرمود حقیقت نسبت علقه‌ای است که یکی از مقولات تسع عرضیه با موضوعات برقرار می‌شود.

سپس فرمود اولین نسبتی که محقق می‌شود در باب نسبت صدوریه و در جایی است که فعلی از فاعل صادر شود و باقی نسبت‌ها نیز متفرع بر این نسبت هستند.

در نتیجه ایشان اثبات نمود که نسبت همان ربط است و حقیقت حروف نیز همین نسبت است؛ پس معنای حروف همان معنای ربطی است؛ لذا ایشان برای مدعای خود دلیل ذکر نموده‌اند.

بله اگر مقصود مرحوم امام رحمه الله عدم ارائه برهان در مرحله اول بیان مدعا باشد، اشکال ایشان صحیح است برای این که مرحوم نائینی رحمه الله در قدم اول فقط فرمود معانی حرفیه از قبیل نسب است و سپس حقیقت نسبت را توضیح داد.

اما اگر ایشان قبول داشته باشد که حرف هم از قبیل نسبت است، مرحوم نائینی رحمه الله اثبات نمود که نسبت همان ربط است و فقط در استعمالی که ترکیب کلامی باشد، صحیح است.^[2]

اشکال دوم (مرحوم امام خمینی رحمه الله): مرحوم امام رحمه الله می‌فرماید از مجموع کلام مرحوم نائینی رحمه الله دو نوع ایجادیت استفاده می‌شود که این دو از حیث متعلق مخالف یک‌دیگر هستند:

الف- ایجادیت معنا: از مسئله «کاف خطاب» و «یاء نداء»، ایجادیت معنا را استفاده می‌کنیم؛ یعنی زمانی که متکلم می‌گوید «یا زید»، ندا را ایجاد می‌کند.

ب- ایجادیت ربط یا نسبت: از مسئله ایجاد نسبت و ربط بین طرفین به سبب حروف، ایجادیت ربط یا نسبت را استفاده می‌کنیم. در حالی که ظاهر مدعایان این است که می‌خواهید بگوئید حروف ایجادیت معنا دارند.^[3]

اشکال سوم (مرحوم امام خمینی رحمه الله): مرحوم امام رحمه الله می‌فرماید از این جهت که مرجع در فهم معانی الفاظ عرف است، اخطاریت و ایجادیت خلاف متبادر و فهم عرف است؛ برای این که هیچ‌گاه از لفظ «من» و «فی» ایجادیت به ذهن عرف تبادر پیدا نمی‌کند.

این اشکال وارد است به این دلیل که قبل از شنیدن نظریه مرحوم نائینی رحمه الله، در برخورد با حروف و علم ادبیات چیزی به نام ایجادیت به ذهنتان تبادر نمی‌کرد تا بگوئیم «من» برای ایجاد نسبت ابتدائیت است.^[4]

اشکال چهارم (حضرت استاد): در مطلب اول از پنج مطلبی که از مرحوم نائینی رحمه الله نقل نمودیم ایشان گفتند: حرف مانند

اسم دارای معنا است با این فرق که اسم مفهومی مستقل است که برای تصور آن نیاز به مفهوم دیگری نداریم؛ اما حرف مفهومی غیر مستقل است که برای تصور آن نیاز به تصور مفهوم دیگر داریم.

اما ایشان در مطلب سوم می‌گویند تفاوت بین اسم و حرف مانند تفاوت بین مفهوم و مصداق است؛ به این بیان که حرف از قبیل مصادیق است که در این صورت یعنی حرف نه معنا دارد و مفهوم. در نتیجه این دو مطلب با یکدیگر سازگاری ندارند.

اشکال پنجم (مرحوم آقای خوئی رحمه الله): مرحوم محقق خوئی رحمه الله می‌فرماید: مرحوم نائینی رحمه الله معنای حرف را بیان ننمود بلکه خصوصیت معنا و موضوع له آن را مطرح کردند؛ به این جهت که ربط معنای حرف نیست و از خواص معنا و موضوع له آن است. این که حروف برای ربط باشند نیز امری مسلم است و إحدى در آن تردید ندارد.^[5]

ظاهراً این اشکال وارد نیست به این جهت که مرحوم نائینی رحمه الله فرمود حرف معنای مستقلی ندارد و اگر بخواهد معنای مستقلی داشته باشد باید بین این حرف و آن دو طرف دیگر ربط و حرف دیگری باشد که منجر به تسلسل می‌شود؛ در نتیجه حقیقت حرف همان ربط بین مفاهیم است و غیر از ربط چیزی نیست و ربط بودن از آثار حرف نمی‌باشد.

و صَلَّى الله على محمد و آله الطاهرين

[1] «ان المعنى الحرفي حاله حال الألفاظ حين استعمالها فكما ان المستعمل حين الاستعمال لا يرى إلا المعنى و غير ملتفت إلى الألفاظ نظير القطع للقاطع فانها هي المرأة دون المرئي فالملتفت إليه هو الواقع دونها (كذلك) المعنى الحرفي غير ملتفت إليه حال الاستعمال بل الملتفت إليه هي المعاني الاسمية الاستقلالية توضيح ذلك انك (تارة) تخبر عن نفس السیر الخاص فتقول سرت من البصرة فالنسبة الابتدائية في هذا المقام مغفول عنها (و أخرى) عن نفس النسبة فتقول النسبة الابتدائية كذا فهي الملتفت إليها (و هذا) الركن هو الركن الوطيد و بانهدامه ينهدم الأركان كلها فان المعاني الحرفية لو كان ملتفتاً إليها لكانت إخطارية و لكان لها واقعية سوى التراكيب الكلامية (و بهذا) يفرق بين المعاني النسبية و مواد العقود فانها ملتفت إليها و ان كانت النسبة إنشائية كسائر النسب الكلامية لا مغفولاً عنها (و منه) ظهر وجه التشبيه في كلمات القوم لكل امر غير ملتفت إليه بالمعاني الحرفية و إلا فمن حيث الألفاظ فالجميع كذلك.» أجود التقريرات، ج 1، ص: 21 و 22.

[2] «أنه قدس سره لم يُقَمَّ على دعواه - من كون جميع معاني الحروف إيجادية - دليلاً، فما ذكره دعوى بلا بَيِّنَةٍ.» جواهر الأصول، ج 1، ص: 124.

[3] «إن معنى كون «كاف» الخطاب و «يا» النداء إيجادية: هو أنه قبل الخطاب و النداء لم يكن خطاب و لا نداء تحكيان عنهما، بل يوجدان بلفظة «كاف» الخطاب و «يا» النداء، و هذا المعنى من الإيجادي هو الذي يدعى في قسم من الحروف. و أما ما ذكره أخيراً: فهو أنه لا شأن للحروف أصلاً إلا إيجاد الربط بين أجزاء الكلام، فبدل قوله هذا على أن الحروف لا تدل أصلاً على غير إيجادية النسبة بين أجزاء الكلام حتى إيجاد المعنى، مع أنه ذكر في ابتداء الأمر أنه بنفس «كاف» الخطاب و «يا» النداء يوجد معنى الخطاب و النداء، لا أن «الكاف» و «يا» النداء توجدان النسبة بين الجملتين.» جواهر الأصول، ج 1، ص: 124.

[4] «و ما ذكره قدس سره خلاف المتبادر الذي هو الأساس في أمثال هذه المباحث، و خلاف ما يفهمه العرف و اللغة.» جواهر الأصول، ج 1، ص: 126.

[5] «أن المعاني الاسمية وإن كانت إخطارية تخطر في الأذهان عند التكلم بألفاظها - سواء كانت في ضمن تركيب كلامي أم لم تكن - إلا أن المعاني الحرفية والمفاهيم الأدوية ليست بإيجادية، وذلك لأن المعاني الحرفية وإن كانت غير مستقلة في أنفسها و متعلقة بالمفاهيم الاسمية بحد ذاتها و عالم مفهوميته بحيث لم تكن لها أي استقلال في أي وعاء فرض وجودها من ذهن أو خارج، إلا أن هذا كله لا يلزم كونها إيجادية بالمعنى الذي ذكره (قدس سره) لأن ربط الحروف بين المفاهيم الاسمية في التراكيب الكلامية غير المربوطة بعضها ببعض، إنما هو من جهة دلالتها على معانيها التي وضعت بازائها، لا من جهة إيجادها المعاني الربطية في مرحلة الاستعمال و التركيب الكلامي...» محاضرات في أصول الفقه (طبع مؤسسة احياء آثار السيد الخوئي)، ج 1، ص: 70.

